



رؤیای صادق در مثنوی

پروفیسور سید حسن امین (استاد پیشین کرسی حقوق دانشگاه گلاسکو کالیدونیا انگلستان)

مولانا جلال الدین محمدبلخی، بزرگ ترین عارف ایرانی همه قرون و اعصار است که تازه در دهه اخیر، جهانیان او را کشف کرده اند. اهل فرهنگ و اندیشه در پی ترجمه مثنوی به همت کلمن بارکس و نیز تأثیرپذیری شاعرو پژوهشگر معروف امریکایی رابرت بلائی (ازبانیان مکتب نوین ادبی هاروارد) از شاعر مولانا، به آثار فکری و اندیشه های عرفانی و فلسفی این عارف و متفکر بزرگ ایرانی روی آوردند و همچون تشنه ای که جویای آب روان باشد، به هر مطلبی درباب مولانا علاقه نشان می دهند. یونسکو هم سال ۲۰۰۷ را سال مولانا نامیده است و شگفتا که چنین سازمانی در نهایت بی انصافی، با حذف ایران که خاستگاه واقعی مولاناست، ترکیه و مصر و افغانستان را متولی این مراسم قرار داده است.

دلیل توجه جهانیان به مولانا، همانا نوع نگرش او به باطن و درون انسان و بسیر معنوی او از عالم ماده به عالم ارواح است و از این منظر، نگاه او به رؤیا حائز اهمیت و قابل بررسی است.

مولانا رؤیا را دریچه و روزنی به عالم غیب می داند که عجایب و غرایبی را می تواند روشن سازد:

بس عجب در خواب روشن می شود دل درون خواب روزن می شود
آن که بیدارست و بیند خواب خوش عارف است او، خاک او در دیده کش
(دفتر دوم/ ۲۲۳۵-۲۲۳۶)

بنابراین مولانا همچون دیگر قائلان به تجرد روح، خواب را مرحله انفصال موقت روح از بدن و اتصال آن با عالم ارواح و در نتیجه رؤیای صادق را نوعی الهام می داند که در آن حال، انسان به طور موقت و محدود از حدود و قیود عالم ماده رها می شود و بی واسطه حواس ظاهر، به کشف حقایق دست می یابد.

می بیند خواب، جانت وصف حال که به بیداری نبینی بیست سال
(دفتر چهارم / ۳۰۶۵)

از آن جا که انسان در عالم رؤیا قادر به رؤیت غیب و کشف حقایق است، مولانا آن حالت خوابی را که منجر به رؤیای صادق می شود، بهتر و برتر از حالت هشیاری و بیداری می داند و در مقام استشهاد، خواب اصحاب کهف را نمونه می آورد:

یقظه شان مصروف دقیانوس بود خوابشان سرمایۀ ناموس بود
خواب، بیداری ست چون با دانش است وای بیداری که با نادان نشست
(دفتر دوم / ۳۹ - ۳۸)

در روایات دینی آمده است که النوم اخوالموت (خواب برادر مرگ است)؛ مولانا به این مفهوم صریحاً اشاره کرده و گفته:

اسب جان ها را کند عاری ز زین سرّ النوم اخوالموت است این
(دفتر اول / ۴۰۰)



مفهوم این روایت این است که روح انسان در هنگام مرگ به طور کامل از بدن جدا می شود اما در خواب به طور موقت بدن را ترک می کند. بنابراین خواب با مرگ از جهت انفصال روح از بدن قابل مقایسه است و نیز خواب بدین گونه می تواند از دلایل بقای روح شمرده شود.

مولانا مانند دیگر عرفا به بدن مثالی معتقد است و می گوید که انسان در حال خواب بدن عنصری را رها می کند و با بدن مثالی به سیر می پردازد:

دست و پا در خواب بینی ائتلاف آن حقیقت دان، مدانش از گزاف
(دفتر سوم / ۱۶۱۴)

باز درجایی دیگر مولانا خواب و واقعه را وسیله ای برای تنبّه و آگاهی از آفات و مهالک اخلاقی و روحی دانسته و می گوید که صورت های زشتی که شخص در خواب می بیند، انعکاس شخصیت و خلقیات خود اوست:

نقش های بد که در خوابت نمود می رمیدی زان و آن نقش تو بود...
خویشتن را کور می کردی و مات تا نیندیشی ز خواب و واقعات
(دفتر چهارم / ۲۴۸۹ و ۲۵۰۲)

تفاوت خواب رحمانی با خواب شیطانی: مولانا بین رؤیای صادقانه که ابزار اتصال با عالم ارواح است، با خواب های شیطانی که اضغاث احلام است، اختلاف قائل شده و در مقام گفت و گو از خواب های شیطانی، در "داستان دیدن خلیفه لیلی را"، می گوید:

دیو را چون حور بیند او به خواب پس ز شهوت ریزد او با دیو، آب
(دفتر اول / ۴۱۴)

او درجایی دیگر در مقام اشاره به خواب هایی که جنبه الهی نداشته و بر اثر تخیل و آرزوهای جسمانی و مادی دیده می شود، می گوید که شخص زندانی که در سایه چال محبوس است، در عالم رؤیا، باغ و گلستان رابه خواب می بیند:

همچو زندانی چه کاند در شبان خسب و بیند به خواب او گلستان
جان مجرّد گشته از غوغای تن می پرد با پرّ دل، بی پای تن
گوید: ای یزدان! مرا در تن مَبَر تا درین گلشن کنم من کز وفّر
گویدش یزدان: دعا شد مستجاب وا مَرُو، والله اعلم بالصواب
این چنین خوابی ببین چون خوش بود مرگ نادیده به جتت در رُود
هیچ او حسرت خورد بر انتباه؟ برتن با سلسله در قعر چاه؟
(دفتر پنجم / ۱۷۲۶ - ۱۷۲۱)

دلیل توجه جهانیان به مولانا، همانا نوع نگرش او به باطن و درون انسان و سیر معنوی او از عالم ماده به عالم ارواح است و از این منظر، نگاه او به رؤیا حائز اهمیت و قابل بررسی است.



از آن جا که انسان در عالم رؤیا قادر
به رؤیت غیب و کشف حقایق است،
مولانا آن حالت خوابی را که منجر به
رؤیای صادقه می شود، بهتر و برتر
از حالت هشیاری و بیداری می داند.

اما رؤیای صادقه هنگامی است که بدن از غرایز نفسانی و حواس ظاهری آرمیده باشد و در عالم رؤیا با حقیقت عالم متصل و متحد شود و به درک حقایق موفق گردد.

نی تو گویی هم به گوش خویشتن نی من و نی غیرمن، ای هم تو من
همچو آن وقتی که خواب اندر روی تو زپیش خود به پیش خود روی
بشنوی از خویش و پنداری فلان با تو اندر خواب گفته ست آن نهان
تو یکی تو نیستی ای خوش رفیق بلکه گردونی و دریای عمیق
آن تویی زفت است کان نهصد تو است قلمز است و غرقه گاه صد تو است
(دفتر سوم/ ۱۳۰۱ به بعد)

یعنی تو یکی نیستی، بلکه جهان و دریای ژرفی؛ و تویی تو، پر و مالامال است و تو، تو در تویی که این توها، اشاره به عوالم نهفته در تو است؛ و عدد نهصد برای انحصار نیست، بلکه از باب بیان کثرت است؛ و این تویی تو، دریای قلمزی است که صد تو دراو غرق است.

صاحب تأویل، ایاز صابر است کو به بحر عاقبت ها ناظر است
همچو یوسف خواب این زندانیان هست تعبیرش به پیش او عیان
خواب خود را چون نداند مرد خیر؟ کو بود واقف ز سر خواب غیر
(دفتر پنجم/ ۱۹۹۶-۱۹۹۴)
خواب می بینم ولیکن خواب نی مدعی هستم ولی کذاب نی
(دفتر ششم / ۴۰۸۰)

مولانا الهام و وحی را برتر و فراتر از اصابت به واقع در نتیجه محاسبات رمل و اسطرلاب و یا حتی رؤیای صادقه می داند.

نه نجوم است و نه رمل است و نه خواب وحی حق، والله اعلم بالصواب
(دفتر چهارم / ۱۸۵۳)

او بین خواب عوام و عرفا تفاوت قائل است:

که زمانی جانست آزاد از تن است خواب تو، آن کفش بیرون کردن است
همچو آن اصحاب کهف اندر جهان اولیا را خواب، ملک است ای فلان
در عدم درمی روند و باب نه خواب می بینند و آن جا خواب نه
(دفتر سوم/ ۳۵۵۴-۳۵۵۲)

خواب انسان و حیوان و نیز رؤیاهای صادقه و کاذبه، همه از حیث تعطیل و تعطل حواس ظاهر و به کار افتادن ادراکات غیرحسی مشترکند و با حفظ سلسله مراتب، همه دلیل و شاهد بر وجود عالم محیط بر این عالم ظاهرند؛ الا این که به اعتقاد حکیمان و عارفان، خوابی که عنوان رؤیای صادقه دارد و انسان را به عالم غیب متصل می کند، خواب انسان های کامل و صادق و مقدس است و نه هر خواب بیننده ای. پس خواب حیوانات مثل خواب آدم بی عقل است، یعنی بشر نادان و احمق اگر خواب ببیند، مثل خواب حیوان است. لذا مولانا راجع به خواب و رؤیای احمق می گوید:

خواب احمق لایق عقل وی است همچو او بی قیمت است و لاشی است...
خواب ناقص عقل و گول، آید کساد پس ز بی عقلی چه باشد خواب؟ باد

(دفتر ششم / ۴۳۳۲ و ۴۳۳۴)

نمونه های رؤیای صادقه در مثنوی:

داستان پیر چنگی: یکی از مواردی که مولانا به حجیت خواب گواهی داده است، داستان پیر چنگی است. خنیاگر چیره دست و هنرمندی که به سالمندی رسیده و قدرت پنجه و حنجره اش را از دست داده. روزی در مقام مناجات در گورستانی به خداوند می گوید: خداوندا! با آن که در عمر هفتادساله ام لطف ها در حقم کرده ای، من پیوسته راه معصیت پیموده ام ولی تو هرگز روزی مرا از من دریغ نداشتی. می دانی که امروز کسی خریدار من نیست.

چون که زد بسیار و گریان سر نهاد چنگ بالین کرد و برگوری فتاد
خواب بردش، مرغ جانش از حبس رست چنگ و چنگی را رها کرد و بجست

(دفتر اول / ۲۰۸۶-۲۰۸۵)

همزمان با به خواب رفتن مرد چنگی در گورستان، خداوند خوابی بر خلیفه دوم مستولی کرد و در عالم رؤیا به او فرمان داد که هفت صد دینار از بیت المال برای مردی که در گورستان خفته است، ببرد.

آن زمان حق بر عمر خوابی گماشت تا که خویش از خواب نتوانست داشت
در عجب افتاد کاین معهود نیست این ز غیب افتاد، بی مقصود نیست
سر نهاد و خواب بردش، خواب دید کامدش از حق نداد، جانش شنید...
بانگ آمد مرعمر را که: ای عمر بنده ما را ز حاجت باز خر
پس عمر زان هیبت آواز جست تا میان را بهر این خدمت بیست
سوی گورستان عمر بنهاد رو در بغل همیان، دوان در جست و جو
گرد گورستان دوانه شد بسی غیر آن پیر او ندید آن جا کسی
گفت: این نبود؛ دگر باره دوید مانده گشت و غیر آن پیر او ندید
گفت: حق فرمود ما را بنده ای ست صافی و شایسته و فرخنده ای ست
پیر چنگی کی بود خاص خدا؟ حَبذا ای سر پنهان، حَبذا
باردیگر گرد گورستان بگشت همچو آن شیر شکاری گرد دشت
چون یقین گشتش که غیر پیر نیست گفت: در ظلمت دل روشن بسی ست
آمد و با صد ادب آن جا نشست بر عمر عطسه فتاد و پیر جست
مرعمر را دید و ماند اندر شگفت عزم رفتن کرد و لرزیدن گرفت
گفت در باطن: خدایا از تو داد محتسب بر پیر کی چنگی فتاد
چون نظر اندر رخ آن پیر کرد دید او را شرمسار و روی زرد
پس عمر گفتش: مترس، از من مَرَم کت بشارت ها ز حق آورده ام
چند یزدان مدحت خوی تو کرد تا عمر را عاشق روی تو کرد...

(دفتر اول / ۲۱۶۲ به بعد)

رؤیای صادقه هنگامی است که بدن از غرایز نفسانی و حواس ظاهری آرمیده باشد و در عالم رؤیا با حقیقت عالم، متصل و متحد شود و به درک حقایق موفق گردد.



داستان عاشق شدن پادشاه بر کنیزک: یکی دیگر از مواردی است که مولانا در آن، به رؤیای صادقه اشارت دارد. در این داستان چون کنیزک بیمار می شود، حکیمان از مداوای او عاجز شده تا آن که شبی شاه مژده آمدن حکیمی غریب را برای شفای معشوقش به خواب می بیند.

درمیان گریه خوابش در ربود دید در خواب او که پیری رو نمود
گفت: ای شه! مژه، حاجاتت رواست گرگریبی آیدت فردا، ز ماست...
درعلاجش سحر مطلق را ببین درمزاجش قدرت حق را ببین
چون رسید آن وعده گاه و روز شد آفتاب از شرق اخترسوز شد
بود اندر منظره شه منتظر تا ببیند آن چه بنمودند سر
دید شخصی فاضلی پرمایه ای آفتابی درمیان سایه ای...
آن خیالی که شه اندر خواب دید درخ مهمان همی آمد پدید
(دفتر اول / ۶۲ به بعد)

در این حکایت، مهم آن است که شاه نخست در خواب چهره حکیم دردشناس و حاذق را می بیند و فردای آن شب، با اطمینان کامل به صادقه بودن رؤیای خویش، برای آمدن حکیم، چشم به راه می دوزد و آن گاه همان کسی که در خواب دیده است، از راه می رسد و... کنیزک را معالجه می کند.

خلاصه کلام:

به باور مولانا، رؤیا ابزار شناخت فراحسی است، چراکه انسان در وقت بیداری تماماً با ضمیر خود آگاه خویش مشغول و از خدا و عالم غیب غافل است؛ اما به عکس، در حال خواب از خود غافل است و آمادگی ایجاد ارتباط با عالم غیب را دارد.

حاملی تو مر حواست را کنون کند و مانده می شوی و سرنگون
چون که محمولی نه حامل وقت خواب ماندگی رفت و شدی بی رنج و تاب
چاشنی ای دان تو حال خواب را پیش محمولی حال اولیاء
(دفتر اول / ۳۱۹۷ به بعد)

به تعبیر دیگر چون شوغل نفسانی در حال خواب به صفر یا به حداقل می رسد، نفس انسانی برای ادراکات غیر حسی و پیوستن به عالم قدس، فرصتی بیش دارد و در این حال، انسان محمول است به خلاف حال بیداری که حامل است؛ و اولیاء الهی چه در بیداری و چه در خواب، چه در حیات و چه در ممات یکسان به عالم قدس متحد و متصلند.

به باور مولانا، رؤیا
ابزار شناخت فراحسی است،
چراکه انسان در وقت بیداری تماماً با
ضمیر خود آگاه خویش مشغول و از خدا
و عالم غیب غافل است؛ اما به عکس،
در حال خواب از خود غافل است و
آمادگی ایجاد ارتباط با عالم
غیب را دارد.